فهرست مطالب

[موضوع: فقه / اجتهاد و تقلید /مسئله تقلید (شرایط مجتهد- شرط عدالت) 2](#_Toc536702578)

[اشاره 2](#_Toc536702579)

[نکته: معانی علامت 2](#_Toc536702580)

[معنای اوّل: علامت به معنای خاص در مقابل معرف 2](#_Toc536702581)

[معنای دوّم: علامت به معنای عام 2](#_Toc536702582)

[حاصل بحث: پیدایش احتمال سوّم در بحث اوّل 3](#_Toc536702583)

[مبحث پنجم: دلالت روایت بر قول به ملکه بودن عدالت با فرض تفسیر علامیّت 3](#_Toc536702584)

[نتیجه 4](#_Toc536702585)

[جمع‌بندی 4](#_Toc536702586)

[مناقشات به مبحث پنجم 5](#_Toc536702587)

[مناقشه اوّل: عدم حصر در ملکه و لازم اعم بودن ذوالعلامه 5](#_Toc536702588)

[مناقشه دوم: دلالت روایت بر علامت و معرف توأمان 5](#_Toc536702589)

[جواب مناقشات 6](#_Toc536702590)

بسم الله الرحمن الرحیم

# موضوع: فقه / اجتهاد و تقلید /مسئله تقلید (شرایط مجتهد- شرط عدالت)

## اشاره

بحث در روایت شریفه عبدالله ابن أبی یعفور در باب عدالت بود که مرحوم شیخ برای این منظور که عدالت چیزی فراتر از ارتکاب طاعات و اجتناب از معاصی است به آن تمسّک کرده بودند که بنا بر نظر ایشان عدالت عبارت است از ملکه و یا ارتکاب و اجتناب ناشی از ملکه.

در این روایت چهار بحث تاکنون مطرح‌شده است و جمع‌بندی بحث در دلالت روایت تا اینجا این است که این روایت در مقام بیان یک سری علامت آسان و در مرآ و منظر برای احراز عدالت می‌باشد که هر شخصی بتواند به آن علامت مراجعه کرده و بر اساس آن عدالت شخص را احراز نماید. برای رسیدن به این جمع‌بندی همان‌طور که به خاطر دارید هم عبارت «تُعرف» موردبحث و بررسی قرار گرفت، هم «أن تعرفوه» و هم ستر و عفاف و کفّ موردبررسی دقیق قرار گرفتند و نهایتاً به نتیجه‌ای رسیدیم که عرض شد.

## نکته: معانی علامت

در اینجا برای تکمیل بحث و احیاناً استدراک‌هایی که در بعضی از بخش‌ها وجود دارد لازم است تا نکته دیگری در اینجا عرض شود و آن نکته این است که اینکه گفته می‌شود روایت درصدد بیان علامت است و این به دو معنا است. درواقع وقتی گفته می‌شود چیزی علامت چیز دیگر است این مطلب دارای دو معنا است:

### معنای اوّل: علامت به معنای خاص در مقابل معرف

علامت به معنای خاص که در مقابل معرف می‌باشد. به این معنا که آنچه که در این روایت آمده است علامت است در مقابل معرف که در حقیقت در این معنای خاص، علامت و معرف قسیم یکدیگر می‌شوند.

### معنای دوّم: علامت به معنای عام

اما این امکان نیز وجود دارد که قائل به معنای عام علامت شده و گفته شود علامت یک معنای عام هم دارد که به‌خصوص در امور اعتباری و مسائل غیرحقیقی ممکن است علامت یک معنای عام باشد که درواقع عبارت است از آن نشانه‌ای که انسان را به ذوالعلامه هدایت می‌کند، اعم از اینکه این نشانه خودش حقیقت آن باشد و یا غیر از حقیقتی باشد که به آن راهنمایی و دلالت می‌کند. بعید نیست چنین معنایی در عرف وجود داشته باشد.

به‌بیان‌دیگر وقتی گفته می‌شود که این علامت آن موضوع است (علی‌الخصوص در اعتباریات و قراردادی‌ها و مسائلی که حقائق ماهوی نیستند) یعنی تشخیص آن موضوع به‌وسیله این علامت ممکن است حال اعم از اینکه علامت آن باشد و یا نشانه‌ای از یک حقیقت دیگر باشد. و گاهی نیز علامت به معنای مطلق به کار می‌رود که با حقیقت بودن چیزی هم سازگار است.

### حاصل بحث: پیدایش احتمال سوّم در بحث اوّل

این‌چنین معنایی احتمالاً وجود دارد که اگر وجود داشته باشد قهراً احتمال سوّمی در بحث اوّل پدید می‌آید.

توضیح مطلب اینکه در محور اوّل این بحث بود که عبارت «بم تعرف» درصدد بیان علامت است یا بیان معرف؟ که عرض شد دو وجه وجود داشت. با این بحث فعلی در واقع تکمله‌ای به آن بحث وارد می‌شود که اگر معنای علامت أخذ شود این مسئله منافات ندارد بااینکه در امور اعتباری حقیقت چیزی را ذکر بکند. شاید این مسئله دارای وجه باشد که اگر وجهی داشته باشد این مطلب بعدی که در ادامه عرض می‌شود تقویت می‌گردد.

## مبحث پنجم: دلالت روایت بر قول به ملکه بودن عدالت با فرض تفسیر علامیّت

اما مطلب اصلی که در ادامه بحث‌های گذشته عرض می‌شود این است که با ترتیبی که در تفسیر روایت و فقه الحدیث این روایت پیش آمدیم حاصل کلام این شد که این روایت و سؤال و جواب پیرامون یک نشانه‌ای است که بتواند راه را برای مکلّف به‌منظور احراز عدالتی که در شهادت و موارد دیگر وجود دارد باز کند.

در اینجا سخن این است که با این تفسیری که ما عرض کردیم آیا می‌توان چنین ادّعا کرد که این روایت به یکی از آن اقوال مذکور گذشته در حقیقت عدالت اشاره دارد یا خیر؟

به‌طور خلاصه جهت یادآوری عرض می‌شود که گفته شد که این روایت بیان علامت می‌کند و نشانه و راه احراز عدالت را به مکلّف نشان می‌دهد. حال آیا با این بیان می‌توان گفت که این ذکر علامت در اینجا دارای یک مدلول التزامی است بر اینکه حقیقت التزامی چیست یا خیر؟

در اینجا ممکن است کسی ادّعا کند که بله همین‌که علامت ظاهری برای احراز عدالت ارائه می‌دهد در بطن این مطلب یک پیش فرضی نهفته است و در واقع به دلالت اقتضاء و دلالت التزامیه این روایت بیان می‌کند که عدالت یک مسئله دیگر و خفّی است و به‌عبارت‌دیگر این عدالت دور از دسترس است که برای شناخت آن علامت می‌دهد.

اگر این نظر پذیرفته شود قهراً این روایت علیرغم اینکه در تفسیر آن با شیخ فاصله گرفتیم اما استدلال به این روایت برای اینکه ملکه در عدالت مأخوذ است در جای خود محفوظ می‌ماند. به‌عبارت‌دیگر علیرغم اینکه در جلسات پیش آن مطالب موردبحث قرار گرفت و این نتیجه حاصل شد که این روایت چه از ناحیه سؤال و چه از ناحیه جواب در مقام بیان علامت و نشانه عدالت می‌باشد نه اینکه در مقام تعریف عدالت باشد (مثل نظر شیخ) اما بااین‌همه بازهم این روایت به دلالت التزامی بر این مطلب دلالت می‌کند که عدالت مسئله‌ای فراتر از این امور ملموس و محسوس می‌باشد و در واقع عدالت یک امر خفیّ است که این امر خفیّ چیزی غیر از ملکه نیست.

#### تفاوت این استدلال با استدلال مرحوم شیخ

حال باید گفت که تفاوت این استدلال با استدلال شیخ در این است که شیخ می‌فرمایند ستر و عفاف و کفّ اموری هستند حاوی مفهوم ملکه و همچنین در مقام تعریف می‌باشند و با این مقدّمه ایشان می‌فرمودند که روایت به مدلول مطابقی عدالت را به ملکه تعریف می‌کند. در واقع نتیجه استدلال شیخ این بود که به مدلول مطابقی روایت عدالت را به ملکه تعریف می‌کند اما بنابر این تقریبی که در اینجا عرض شد پایه‌های استدلال با نظر شیخ مخالف بوده و کاملاً در نقطه مقابل آن نظریه قرار دارد؛ چراکه شیخ می‌فرماید روایت در مقام بیان معرف است درحالی‌که نظر ما این بود که در مقام بیان علامت است که این کاملاً در نقطه مقابل شیخ می‌باشد اما از باب مدلول التزامی گفته می‌شود که این روایت به دلالت اقتضاء و التزام دلالت دارد بر اینکه عدالت ملکه می‌باشد که این با همان مقدّمه‌ای که در بالا عرض شد به دست می‌آید.

### نتیجه

به‌بیان‌دیگر می‌توان گفت:

1. وقتی برای چیزی علامت ذکر می‌شود پس نتیجتاً خودِ عدالت این علامت نیست بلکه عدالت چیز دیگری است.
2. آن چیز دیگر هم باید خفیّ‌تر از امر محسوس باشد که علامت بوده.
3. امر خفیّ و نامحسوس هم در اینجا همان ملکه است.

پس مطلبی که در بحث پنجم ذکر شد این است که ممکن است کسی ادّعا کند که علیرغم اینکه در اینجا مسیری کاملاً متفاوت با نظر شیخ طی شد و این مسیر با برداشت بسیاری از فقها متفاوت بود -اگرچه عرض کردیم که احتمالاً قدما و متقدّمین همین برداشت را داشته‌اند که البته در این بحث مراجعه به کتب متقدّمین صورت نگرفته است اما تلّقی و حدس انسان این است که همین برداشت ما راهنما و فتاوای عمل قدما بوده است- حال عرض این است که علیرغم این تفسیر متفاوت از شیخ و حتّی از دیگر بزرگان و اینکه طبق این مبنا نتیجه این شد که روایت درصدد بیان علامت بوده و ستر و عفاف هم همان مجرّد فعل و ترک می‌باشد علیرغم این‌ها به مدلول التزامی گفته می‌شود که عدالت چیزی غیرازاین می‌باشد.

### جمع‌بندی

حال اگر قرار باشد این روایت به‌بیان‌دیگر برای قول به ملکه ذکر شود می‌توان گفت دو تقریب برای دلالت روایت برای قول به ملکه وجود دارد:

تقریب اوّل تقریب شیخ می‌باشد که مبتنی بر معرف بودن «أن تعرفوه بالسّتر و العفاف» می‌باشد که طبق تقریب اوّل مدلول مطابقی است.

و تقریب دوّم این است که بر اساس تفسیر علامیّت گفته می‌شود که این روایت به دلالت التزامی دلالت بر ملکه بودن می‌کند.

## مناقشات به مبحث پنجم

مطلبی که به‌عنوان مبحث پنجم عرض شد لکن این مطلب قابل خدشه می‌باشد که چند مناقشه برای آن متصوّر می‌باشد.

### مناقشه اوّل: عدم حصر در ملکه و لازم اعم بودن ذوالعلامه

مناقشه اوّل به نحوی متناسب با فرمایشات مرحوم خوئی و ظاهر برخی کلمات می‌باشد و شرح آن ازاین‌قرار است:

نکته اوّل و دوّم در این تقریب موردقبول است، به این معنا که اوّلاً وقتی علامت ذکر می‌شود مشخص می‌شود که ذوالعلامه چیز دیگری است، ثانیاً گفته می‌شود که ذوالعلامه باید أخفی از علامت باشد. اما اینکه ذوالعلامه در این روایت ملکه می‌باشد پذیرفته نیست و به قول برخی از دوستان این لازم اعم است، چراکه چیزی که أخفی می‌باشد می‌تواند دو چیز باشد:

یکی اینکه گفته شود عدالت ملکه است و ملکه چیز اخفایی است.

دوم اینکه نظر مرحوم خوئی پذیرفته شود به این معنا که صدور افعال از داعی الهی باشد. همان‌طور که به خاطر دارید مرحوم خوئی در عدالت صدور فعل یا اجتناب از معصیت را مستمرّاً از داعی الهی أخذ کرده بودند و داعی الهی هم فوراً قابل‌تشخیص نیست، پس بنا بر نظر مرحوم خوئی روایت این‌چنین معنا می‌شود که از این طریق که مشاهده شود که شخصی فعلی را انجام می‌دهد یا نمی‌دهد باید بفهمید این را علامت قرار دهید که یک انگیزه الهی هم در اینجا در کار است چراکه وقتی کسی مستمراً معاصی را ترک می‌کند نشان‌دهنده این است که نوعی انگیزه الهی در نفس او وجود دارد.

پس به‌عبارت‌دیگر می‌توان گفت بله بیان علامت در این روایت نشان‌دهنده این است که مورد دیگری وجود دارد که این علامت آن مورد است اما آن مورد دیگر چیست؟ آیا قول شیخ است یا قول مرحوم خوئی؟

این لازم اعم است و چندان واضح نیست که حتماً ملکه باشد بلکه چه‌بسا آن مورد خفی همان قول مرحوم خوئی باشد که مشتمل بر داعی الهی است یعنی در واقع همین ستر و عفاف و کفّی که ناشی از داعی الهی باشد.

(اگرچه این قول ازنظر ما پذیرفته نیست اما به‌هرحال ممکن است کسی به‌عنوان احتمال این قول را بپذیرد)

////////////////

### مناقشه دوم: دلالت روایت بر علامت و معرف توأمان

مناقشه بعد این است که گفته شود علیرغم اینکه می‌گوییم روایت در مقام بیان علامت است اما علامت در امور عرفی و در این‌گونه امور اعتباری و امثال این‌ها ضرورتی ندارد که در مقابل معرف باشد بلکه حتّی می‌تواند توأمان معرف هم باشد. در واقع علامیّت عرفی با معرف بودن نیز سازگار است که اگر این نظر پذیرفته شود نتیجتاً غیر از دو احتمال ملکه و داعی الهی حتّی ممکن است گفته شود احتمال اینکه همان علامت‌ها هم عدالت باشد وجود دارد. البته این در صورتی است که علامت را به معنای اعم قبول کند که ما با تردید عرض کردیم.

سؤال: معمولاً در قرآن وقتی قرار است چیزی را تعریف بفرماید تعریف منطقی نمی‌کند بلکه تعریف ویژگی‌ها را می‌کند، به‌عنوان‌مثال متّقین کسانی هستند که چنین ویژگی‌هایی دارند یا مؤمنین کسانی هستند که ویژگی‌های خاصی داشته باشند. فلذا می‌توان در اینجا نیز این‌چنین نتیجه گرفت که عدالت را با توجه به این مصادیق و معیارهایش تعریف می‌کند.

جواب: بله، در اینجا وقتی گفته می‌شود علامت، مقصود همان نشانه‌هایی است که می‌تواند حقیقت عدالت هم باشد. فلذا می‌توان این احتمال هم داده شود.

### جواب مناقشات

در جواب این مناقشات ممکن است کسی چنین ادّعا کند که:

اوّلاً ظاهر علامت چیزی غیر از ذوالعلامه می‌باشد.

دوماً قول مرحوم خوئی که می‌فرمایند باید از داعی الهی باشد اصلاً از بنیان صحیح نیست و نقد محتوایی دارد.

نتیجتاً بحث متعیّن می‌شود در اینکه این علامت در اینجا اشاره به یک شیء غیرملموس‌تری دارد که آن‌هم چیزی جز ملکه نمی‌باشد.

فلذا علیرغم اینکه این‌چنین مناقشاتی به بحث پنجم وارد شد لکن درعین‌حال می‌تواند کسی با این بیان به این مناقشات جواب بدهد و ادعا کند که روایت درصدد بیان علامت است و علامت هم غیر از معرف می‌باشد، پس ذوالعلامه چیز دیگری است و در ذوالعلامه امر دائر بین دو چیز است که یا ملکه بوده و یا داعی خوف الهی می‌باشد و در مورد داعی خوف الهی اصلاً اشکال در تصویر ثبوتی است فلذا ثبوتاً این فرمایش درست نیست و وقتی این مورد حذف شود قهراً امر متعیّن در این می‌شود که روایت فقط اشاره به ملکه دارد.

فلذا علیرغم اینکه در مورد ملکه بودن عدالت تردیدهایی ابراز و تقریر شد اما درعین‌حال همچنان خالی از وجه نیست. در واقع این‌چنین به ذهن می‌رسد که در بادی امر وقتی این روایت به کسی عرضه شود و گفته شود که کسی از امام سؤال کرده است که چگونه عدالت را تشخیص بدهم، بلافاصله این‌چنین به ذهن او متبادر می‌شود که عدالت مسأله‌ای است که قابل‌تشخیص نیست و باید راه شناخت آن را از امام سؤال کند و امام نیز راهی را که ارائه می‌فرماید اشاره به امور ملموس همچون ستر و عفاف و ... است که با این‌ها می‌توان عدالت را تشخیص داد یعنی باید دید که آیا شخص دارای این موارد است یا خیر اگر این موارد در شخص وجود داشت پس آن عدالتی که در ذهن داری محرز می‌شود. در مورد عدالت هم آنچه که مرحوم خوئی به‌عنوان داعی خوف الهی می‌فرمودند دارای اشکالات ثبوتی است پس مشخص می‌شود که فقط ملکه می‌تواند باشد، یعنی عدالت یک امر درونی باطنی است که این امر درونی باطنی را قرار است با یک علامات ظاهری احراز کند.

و شبیه به این مسئله در روایات دیگر نسبت به حسن ظاهر و ... نیز وجود دارد که مثلاً در مورد امام جماعت و برخی موارد دیگر گفته می‌شود که وقتی مشاهده می‌شود که کسی ظاهر را رعایت می‌کند مشخص می‌شود که عدالت را دارد. پس در واقع هم عدالت را چیزی فراتر از علامت تلقّی می‌کند و درعین‌حال علامت را به‌صورت ملموس و راحت برای او بیان می‌فرماید.

سؤال: ؟؟؟ 19:10

جواب: خواستگاه این علامات که می‌فرمایید در واقع همان فرمایش مرحوم خوئی است که عبارت بود از داعی خوف الهی یعنی تظاهر و بی‌دلیل نیست لکن در این فرمایش اشکال جدّی وجود دارد.

سؤال: مرحوم خوئی در تعلیقه تعبیر خوف ندارند بلکه می‌فرمایند استقامت عملی.

جواب: بله اما استقامت عملیه ناشیه از خوف الهی مقصود ایشان است و الا استقامت عملیه که همین است که در روایت واردشده است.

این بحثی است که در اینجا وجود دارد و ادامه بحث را انشاء الله در جلسات آینده عرض خواهیم کرد.